

جایگاه نص در مبانی امامت با رویکرد تطبیقی به آراء معتزله، اشاعره، اهل حدیث و امامیه

[حامد مقدم *]

■ چکیده

تعیین امام از سوی خدای متعال، و صدور نص بر آن توسط رسول اکرم ﷺ، از مسائل چالشی و بحث برانگیز میان مسلمانان است. مقاله حاضر پس از تبیین معنای نص در لغت و اصطلاح، در پی تبیین و تشریح منزلت و جایگاه نص در تعیین امام و اعتبار یا عدم اعتبار راه‌های دیگر در این مسأله نزد فرق اسلامی است. معتزله نظر اهل حل و عقد را در تعیین و نصب امام پذیرفته و اعتبار تنصیب در تعیین امام را توسط امام پیشین در غیر پیامبر اسلام ﷺ قبول کرده‌اند. علاوه بر راه‌های مورد قبول نزد معتزله، اهل حدیث و اشاعره قهر و غلبه را هم در تعیین امام ذکر کرده‌اند. امامیه تعیین امام را تنها به نص مشروع دانسته و برای اثبات نظر و عقیده خود به برهان‌ها و دلیل‌های عقلی و نقلی تمسک نمودند.

کلید واژه‌ها: نص، امامیه، اشاعره، اهل حدیث، معتزله، اهل حل و عقد، تغلب.

*. دانش آموخته درس خارج حوزه علمیه قم، فارغ التحصیل مرکز تخصصی امامت اهل بیت (ع)

hamed.mogadam@gmail.com

انتصاب یا انتخاب امام، بزرگ‌ترین مسأله مورد اختلاف بین امامیه و بیشتر فرق اسلامی است. امامیه معتقد به صدور و ظهور نص در تعیین امام پس از رسول خدا ﷺ هستند. در مقابل، معتزلیان، و غالب اهل حدیث و اشاعره تحقق نص را در این مسأله انکار و تعیین امام را پس از رسول اکرم ﷺ به انتخاب اهل حل و عقد و خبرگان امت دانسته‌اند، گرچه پس از رسول خاتم ﷺ انتخاب و تعیین امام را به تنصیص و تعیین امام پیشین روا شمرده‌اند و از آن به استخلاف یا عهد یاد نموده‌اند و مشروعیت آن را هم به تأیید اهل حل و عقد مشروط کرده‌اند. مطلب حائز اهمیت و قابل پژوهش و امعان نظر، توجه به جایگاه تنصیص در امامت، چگونگی تحقق و مشروعیت و علل اثبات و رد آن از سوی معتزله، اشاعره، اهل حدیث و امامیه است که از بزرگ‌ترین مکاتب کلامی دنیای اسلام هستند. این بحث از آن رو در خور توجه است که با قبول یا رد تنصیص در امامت، آثار علمی و عملی بسیاری در حوزه عقاید و احکام عملی پدید خواهد آمد. بنابراین برای پژوهش‌گر و محقق شایسته و نیکو است که دلایل و مستندات را در این مسأله بررسی کند و سپس به دیده انصاف در آن‌ها بنگرد تا قضاوتی از روی عدل و به دور از هر گونه تعصب صورت پذیرد.

در این گفتار پس از بررسی معنای لغوی و اصطلاحی واژه نص، اقسام آن بیان و سپس به جایگاه و منزلت نص نزد فرق اسلامی پرداخته شده است.

امامیه در این باره برآنند که امامت و خلافت منصبی الهی است و برخورداری امام نیز چونان پیامبر از صفاتی مثل عصمت و علم گسترده برای تبیین، حفظ و دفع شبهات از دین ضروری است، و از آنجا که این صفات باطنی هستند و برای کسی جز خدای متعال اطلاع از این صفات باطنی ممکن نخواهد بود، از این رو، امام و رهبر جامعه اسلامی باید از سوی خدای متعال تعیین شوند، و معرفی و شناساندن او توسط پیامبر به مردم ابلاغ گردد، از این رو، جز تنصیص، هر راه دیگری را در تعیین امام، فاقد اعتبار دانسته‌اند و برای اثبات نظریه خود دلایل بسیاری را بیان کرده‌اند. در این گفتار به برخی از این ادله اشاره شده است.

ولی معتزله و اهل سنت و جماعت از جهت حسن ظن به صحابه که خود بیان داشته‌اند لزوم صدور و وقوع چنین نصی را انکار کرده‌اند؛ زیرا لازمه پذیرفتن نص بر تعیین امام از سوی پیامبر اسلام ﷺ پذیرش تخلف برخی از صحابه از امر و فرمان رسول خاتم ﷺ خواهد بود؛

چرا که خدای متعال در قرآن کریم صریحاً امر فرموده است: ﴿آنچه را رسول اکرم آورده قبول و از آنچه نهی فرموده پرهیز نمایید﴾.^۱ و حداقل اثری که سرپیچی امر الهی در پی دارد فسق متخلفان است. از این روی معتزله، اشاعره و اهل حدیث در تعیین جانشین پس از رسول اکرم ﷺ به وسیله اهل حل و عقد مشترکند^۲ و اهل سنت و جماعت، قهر و غلبه را هم به عنوان راه سوم مطرح کردند.^۳ در گفتار حاضر با توجه به اهمیت تنصیص و مقبولیت اصل آن نزد همه فرق اسلامی، پس از مفهوم شناسی واژه نص، رویکرد مکاتب کلامی معتزله، اشاعره، اهل حدیث و امامیه به تنصیص و طریقه اختیار امام مورد کاوش قرار گرفته است.

۱- مفهوم شناسی

۱-۱- نص در لغت

نص در لغت به معنای استوار شدن، بالا بردن، نهایت یک چیز، اظهار و بیان چیزی است؛ چنان که در *النهاية في غريب الحديث* آمده است: «نص عبارت است از نهایت یک شیء و هر چیزی که معنای آن کاملاً اظهار و بیان شود و منظور فقهاء از نص قرآن و نص سنت همین معنی است».^۴

لغویان برای واژه نص معنای دیگری نیز بیان کرده و گفته‌اند: «نص لفظی است که بر معنای مشخصی دلالت می‌کند به گونه‌ای که احتمال معنای دیگری برای آن داده نمی‌شود». صاحب *تاج العروس* در معنای این واژه چنین نگاشته است:

نص به معنای اظهار هر چیزی است و نص قرآن و حدیث هم از این معنی گرفته شده است؛ یعنی هر لفظی که تنها بر یک معنی دلالت کند... و اصل نص نهایت و غایت یک شیء را گویند.^۵

لغویان دیگر مانند خلیل در *العین* و ابن منظور در *لسان العرب* نیز برخی از همین معانی را

۱. حشر / ۷.

۲. قاضی عبد الجبار، *المعنی*، ۲۰/ ۱/ ۳۰۵-۳۰۴؛ بغدادی، *أصول الدین*، ص ۲۷۹.

۳. *فراء، الأحكام السلطانية*، ص ۲۳؛ ابن تیمیه، *منهاج السنة*، ۱/ ۱۴۲؛ تفتازانی، *شرح المقاصد*، ۵/ ۲۳۳.

۴. ابن اثیر، *النهاية في غريب الحديث والأثر*، ۵/ ۶۵.

۵. زبیدی، *تاج العروس من جواهر القاموس*، ۹/ ۳۶۹.

برای واژه نص بیان کرده‌اند.^۱

۱-۲- نص در اصطلاح

طریحی در بیان معنای اصطلاحی واژه نص آورده است: «نص آن لفظی است که در دلالت بر معنایش احتمال نقیض آن معنی از لفظ برداشت نشود».^۲

میرزای قمی در تبیین واژه نص می‌گوید:

نص عبارت است از هر لفظی که در دلالت بر مقصود راجح باشد و در مقام اطلاق، غیر از معنای خود را نرساند و احتمال معنای دیگری در آن داده نشود؛ پس اگر لفظ در مقام اطلاق، معنای مطابقی خاص خود را برساند و احتمال معنایی غیر از آنچه فهمیده می‌شود ندهد نص است، ولی اگر در معنای لغوی خود راجح باشد و احتمال غیر آن معنی نیز داده شود و آن معنای محتمل مرجوح و مأول باشد چنین لفظی ظاهر نام دارد.^۳

ابن حزم اندلسی می‌گوید: «نص آن است که در مراد متکلم صریح باشد و مقصود او بدان وسیله کاملاً روشن شود».^۴

میر شریف جرجانی نص را چنین معنی کرده است: «آنچه در دلالت بر معنایی که متکلم اراده کرده است واضح و روشن بوده و تنها دارای یک معنی باشد و احتمال تأویل در آن داده نشود».^۵

غزالی در بیان واژه نص نگاشته است: «لفظی که مجمل نباشد بر دو قسم است، نص و ظاهر، تعریف مختصر واجمالی این دو واژه عبارت است از: نص آن لفظی است که احتمال تأویل در آن نباشد و ظاهر آن لفظی است که تأویل آن محتمل است».

او در توضیح نظر خود گفته است:

برای شناخت معنای دقیق و تفصیلی نص باید بدانیم که نص در کلمات

۱. فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، ۸۶/۷؛ ابن منظور، لسان العرب، ۹۷/۷.

۲. طریحی، مجمع البحرین، ۱۸۶/۴.

۳. میرزای قمی، قوانین الأصول، ۱۶۴/۱.

۴. ابن حزم اندلسی، رسائل، ص ۴۱۵.

۵. جرجانی، التعریفات، ص ۱۰۶.

علماء بر سه گونه اطلاق و استعمال شده است:

یکم، شافعی ظاهر را نص نامیده است و این معنی با لغت هماهنگی دارد، چون نص در لغت به معنای بلند کردن ظاهر نمودن است چنانکه عرب می‌گوید: «نصت الظبیه رأسها إذا رفعته وأظهرته وسمى الكرسي منصة إذ تظهر عليه العروس»، بنابراین تعریف نص با ظاهر تفاوتی ندارد و نص آن لفظی است که معنای مقطوعی ندارد، ولی نسبت به معنایی در مقایسه با سایر معانی غلبه دارد.

دوم، نص آن لفظی است که در دلالت بر معنایش احتمال معنای دیگری در آن داده نشود مثل «پنج» که تنها دارای یک معنی است و احتمال معنای شش و چهار و سایر معانی عددی در آن داده نمی‌شود. و نیز مثل لفظ اسب که احتمال استفاده معنای حیوان دیگری از آن ممکن نیست، پس هر لفظی در دلالت بر معنایش باید روشن و واضح بوده و تنها دارای یک معنی باشد، چنین لفظی با توجه به معنایش نص نامیده می‌شود. سوم، نص آن لفظی است که به جز یک معنی، هیچ احتمال مقبول دیگری که معتضد به دلیل باشد، در آن راه پیدا نکند....

در میان معانی سه گانه‌ای که برای نص بیان شد معنای دوم از سایر معانی شایسته‌تر و مشهورتر است و با توجه به معنای دوم، نص با ظاهر، مشتبه نخواهد شد.^۱

از آنچه در معنای لغوی و اصطلاحی نص گذشت روشن می‌شود که اهل لغت و اصطلاح در تبیین و بیان معنای این واژه اتفاق نظر دارند. دیگر این که بین معنای لغوی و اصطلاحی نص، تناسب و هماهنگی کاملی است و بلکه هم‌پوشانی دارند و آنچه را که معنا و مراد به وسیله آن اظهار و آشکار شود به گونه‌ای که در دلالت بر مقصود و معنای خود روشن و واضح باشد و در مقام اطلاق، غیر از معنای خود را نرساند و احتمال معنای دیگری در آن داده نشود نص دانسته‌اند. با روشن شدن معنای لغوی و اصطلاحی واژه نص، رویکرد

۱. غزالی، المستصفی من علم الأصول، ۱/۳۸۷-۳۸۴.

مذاهب اسلامی به صدور نص در خصوص امام و جانشین پیامبر اسلام ﷺ و اعتبار یا عدم اعتبار طرق دیگر در تعیین امام مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲- رویکرد معتزله به نظریه نص

پیروان مکتب اعتزال به جز نظام که گفته است: «پیامبر اسلام ﷺ بر امامت علی (علیه السلام) در مواردی تصریح فرمودند و این مسأله توسط ایشان به گونه‌ای روشن شد که امر امامت بر هیچ کس مشتبه نشود، ولی عمر سبب کتمان این امر شد»^۱؛ تعیین جانشین توسط پیامبر اسلام ﷺ و تنصیب بر امام را به وسیله ایشان نفی و انتخاب امام را به دو راه محدود کرده‌اند: اول این که گروه ویژه‌ای از مسمانان به نام اهل حل و عقد شخصی را به امامت برگزینند. دوم آنکه امام مشروع و مقبول امام دیگری را به جانشینی خود انتخاب کند که از آن به عهد یا استخلاف یاد کرده‌اند.

۲-۱- انتخاب امام توسط خبرگان یا اهل حل و عقد

معتزله بر این عقیده‌اند که انتخاب امام توسط نمایندگان مردم عملی می‌شود؛ زیرا اجماع همه افراد امت در یک نظر امری محال و ناشدنی است، به ویژه این که با وجود فرقه‌های مذهبی گوناگون و تعارض آراء، هر یک از این مذاهب دیگری را به کفر یا فسق محکوم می‌کند و هیچ یک انتخاب امام را توسط دیگری نمی‌پذیرد و چنین وحدتی حاصل نخواهد شد و حکم به لزوم اجماع در این مسأله تکلیف به ما لا یطاق خواهد بود.^۲ با این همه، چنین انتخابی مشروط بر آن است که «اهل حل و عقد به عنوان منعقد کنندگان پیمان امامت، با مسلمانان دیگر مشورت کنند».^۳ و از رضایت عموم مردم اطمینان حاصل نمایند.^۴ گروه‌های معتزلی در این نکته اتفاق نظر دارند که امامت و فرمانروایی تنها از طریق انتخاب

۱. شهرستانی، الملل والنحل، ۵۹/۱.

۲. قاضی عبدالجبار، المغنی، ۲۰/۲/۶۸.

۳. همان، ق ۲۶۱/۱.

۴. همان، ق ۵/۲.

امکان پذیر است، ولی در این مورد که آیا چنین انتخاب و بیعتی باید توسط همگان صورت پذیرد و یا به وسیله نخبگان و خواص؟ مواضع مختلفی اتخاذ کرده‌اند. ابوبکر اصم بر خلاف معتزلیان دیگر و همه دانشمندان علم کلام معتقد است انتصاب شخصی به امامت بر همه مردم واجب است.^۱ و تنها در صورت اجماع همگان، امامت منعقد می‌گردد. بدین ترتیب ابوبکر اصم شیوه‌هایی را که در صدر اسلام برای انتخاب امام به کار گرفته شده است، نفی می‌کند؛ زیرا در آن دوره انتصاب امام به وسیله گروهی انجام پذیرفته و اجماعی در این خصوص حاصل نشده بود. او تنها معاویه را در این میان استثنا می‌کند و چنان که بغدادی نقل کرده، امامت معاویه را به سبب اجماع امت صحیح می‌پندارد.^۲

قاضی عبد الجبار نظر ابوبکر اصم را مورد انتقاد قرار داده و گفته است: «شرط اجماع همه افراد امت، انتصاب امام را به امر محال تبدیل می‌کند».^۳ او با این که نظر اصم را تخطئه نموده، در عین حال می‌گوید: «در بیعت با ابوبکر همگان اجماع کرده بودند». او نظر خود را چنین توجیه می‌کند که «این مورد جنبه استثنایی داشت و تکرار آن درباره هر امامی مطلوب نیست؛ زیرا انتصاب ابوبکر عملی تأسیسی بود و نظام خلافت با آن بنیان نهاده شد».^۴ معتزلیان دیگر غیر از اصم و نیز همه فرقه‌های معتقد به انتخاب امام، در این مورد اتفاق نظر دارند که انتخاب تنها بر نخبگان واجب است نه برای همه مردم. معتزله در مورد انتخاب امام، میان سطح فهم و شناخت عامه مردم و خواص و نخبگان تفاوت قائل می‌شوند. جاحظ درباره شناخت توده مردم می‌گوید:

اما آنچه آنان می‌شناسند عبارت است از ظاهر قرآن بدون تأویل آن و مجمل شریعت بدون وقوف به تفسیر آن؛ و نیز هر آنچه از احادیث به فراوانی نقل و شنیده شده و برای عموم مردم آشناست. اما آنچه آنان نمی‌دانند و نخبگان بدان واقفند عبارت است از تأویل آیات و تفسیر آنچه به صورت مجمل بیان شده و سنت‌های غامضی که نخبگان آن‌ها را از

۱. اشعری، مقالات الإسلامیین، ۱۳۳/۲؛ شهرستانی، الملل و النحل، ۷۰/۱.

۲. بغدادی، أصول الدین، ص ۲۸۷؛ ناشی اکبر، الإمامة، ص ۲۱۴.

۳. قاضی عبد الجبار، المغنی، ۲۰/۱ ق/۳۰۱.

۴. همان، ق ۶۴/۲.

ناقلاں اخبار و پژوهندگان احادیث نقل کرده‌اند.^۱

جاحظ در توجیه دیدگاه خود می‌گوید آنچه توده مردم را از موضوع انتخاب امام برکنار می‌دارد، جهل آنان به مسائلی است که آگاهی به آن‌ها لازمه ورود به عرصه انتخاب است؛ زیرا:

عامه مردم معنی امامت و مفهوم حقیقی خلافت را نمی‌دانند و بین مزیت وجود و نقص عدم آن تمایز نمی‌نهد و از دلایل و اسباب ترقی و انحطاط آن بی‌خبرند، و از نحوه ورود بدان آگاهی ندارند. آنان با هر بادی می‌وزند و هر مدعی را راهنما می‌پندارند. آنان شاید اغلب مایه امید اهل باطل باشند تا اهل حقیقت. و در واقع عامه مردم به منزله ابزار دست نخبگان هستند. نخبگان آنان را برای خدمتگزاری و انجام امور به کار می‌گیرند. جایگاه عوام در قیاس با خواص به مثابه اعضای بدن انسان نسبت به انسان است. هنگامی که آنان دارای چنین ویژگی و جایگاهی هستند و در مرتبت فروتری قرار دارند، از شایستگی لازم برای دخالت در عرصه انتخاب و نصب امام برخوردار نخواهند بود؛ زیرا آنان در حقیقت مانند ابزارهایی هستند که دیگران به کارشان می‌گیرند و چون وسیله‌ای در دست خواص هستند، بدین ترتیب تنها به نخبگان می‌توان اعتماد و اتکا کرد نه به کسانی که ابزار دست آنانند.^۲

جاحظ فرجام این تمایز میان نخبگان و عامه مردم را بدان‌جا می‌رساند که عوام به طور خاص شناختی به انتخاب و انتصاب امام ندارند. از این رو، این امر تنها مختص نخبگان و از جمله مسؤولیت‌های آنان است؛ و مقصود از مردم در این سخن که «مردم باید امام و خلیفه‌ای برای خود برگزینند، نخبگان هستند و نه عامه مردم».^۳

قاضی عبد الجبار بر این عقیده است که:

وقتی این نخبگان کسی را به پیشوایی برگزینند، وی امام محسوب می‌شود

۱. جاحظ، العثمانیه، ص ۲۵۳.

۲. جاحظ، العثمانیه، ص ۲۵۰.

۳. همان، ص ۲۶۱.

و دیگران (عامه مردم) ملزم به تبعیت از چنین پیشوایی هستند... این کسان مجاز برای دخالت در امر انتخاب پیشوا و امام نیستند و تنها اهل حل و عقد از چنین اختیار و حقی برخوردارند و محال است که چنین اختیار و انتخابی به عهده همه مردم واگذار شود.^۱

معتزله مسؤولیت انتخاب امام جدید را به عهده آن گروه از اهل حل و عقد می‌گذارند که مقیم پایتخت و محل سکونت و مرگ پیشوای پیشین بوده‌اند و برای نخبگان مناطق دیگر چنین مسؤولیت و حقی را نمی‌پذیرند. قاضی عبد الجبار در این باره می‌نویسد:

انتخاب امام به گروهی از مسلمانان امین و دارای شناخت واگذار می‌شود و مشارکت آنان نیز در حد کفایت لازم است و اگر برخی از آنان بدین کار اقدام کنند، مسؤولیت از دیگران ساقط می‌شود؛ زیرا اگر انتخاب امام منوط به رضایت و توافق همه آنان باشد، چون دستیابی به توافق جمعی دشوار است و برای حصول چنین توافقی صرف زمان زیادی لازم است، در نتیجه این شیوه به تضییع حدود و باطل شدن احکام و بروز فساد منجر خواهد شد.^۲

۱-۲- تعداد افراد اهل حل و عقد

اهل اعتزال و نیز سایر مکاتب اهل سنت در مورد تعداد اهل حل و عقد و این که حداقل باید متشکل از چند تن باشند تا صلاحیت انعقاد پیمان امامت و بیعت با امام را داشته باشند، اختلاف نظر دارند. برخی معتقدند باید همه کسانی که دارای صلاحیت انتخاب پیشوا هستند، در این زمینه اقدام کنند، بعضی دیگر اقدام یک تن از اهل حل و عقد را برای انتخاب و انعقاد پیمان امامت کافی می‌دانند. برخی دیگر بر این اعتقادند که امامت نیز همانند شهادت دادن با اقدام دو تن منعقد می‌شود، و مجادلات بسیار دیگری نیز در میان قائلین به این دیدگاه رخ داده است.^۳

۱. قاضی عبد الجبار، المغنی، ج ۲۰، ق ۱، ص ۳۰۵-۳۰۴.

۲. همان، ۲۰/ ق ۱/ ۲۷۸.

۳. برای تفصیل، ر: ک: ماوردی، الأحکام السلطانیة، ص ۷؛ ابن حزم، الفصل، ۴/ ۱۶۷-۱۶۹؛ بغدادی، أصول الدین، ص ۲۸۰-۲۸۱.

۲-۱-۲- اختلاف نظر معتزلیان پیرامون تعداد نخبگان

معتزلیان درباره تعداد مطلوب اهل حل و عقد با یکدیگر اختلاف نظر دارند. ابو علی و ابو هاشم جبایی و قاضی عبد الجبار بر این عقیده‌اند که کمترین تعداد باید پنج نفر باشد که یک تن از آنان با رضایت چهار تن دیگر با فرد ششم پیمان امامت ببندد. این گروه از معتزله در توجیه نظر خویش به دو رخداد پیشین تاریخی تمسک جستند:

یکی پیمان خلافت با ابوبکر در سقیفه بنی ساعده، که در آن روز از میان پنج تن (عمر بن خطاب، ابوعبیده جراح، سالم مولای ابو حذیفه، اسید بن خضیر انصاری و بشیر بن سعد)، عمر بن خطاب با رضایت چهار تن دیگر، با نفر ششم یعنی ابوبکر پیمان خلافت را منعقد ساخت.

دوم شورای شش نفره‌ای بود که عمر تشکیل داد و یکی از آنان با رضایت چهار تن دیگر عثمان را به خلافت منصوب کرد.^۱

برخی دیگر از معتزلیان معتقدند یک تن، با رضایت چهار تن دیگر، می‌تواند با فرد ششم پیمان امامت و خلافت منعقد کند، در عین حال مشورت با مسلمانان دیگر را نفی نمی‌کند، ولی ضرورت شرکت آنان و حضور همه آنان در بیعت مورد قبول ایشان نیست.^۲

بغدادی گفته است: «گروهی از معتزله با مقایسه پیمان امامت و پیمان نکاح، بر این عقیده بوده‌اند که پیمان امامت با اقدام دو تن منعقد می‌شود».^۳

ابو علی جبایی گفته است:

به هنگام ضرورت، انعقاد پیمان امامت به واسطه یک تن جایز خواهد بود، از جمله هنگامی که تمام خصوصیات و شرایط امامت در یک تن وجود داشته باشد... به گونه‌ای که همه مردمان روزگارش به فضل و دانش او آگاه باشند. مورد دیگر طولانی شدن شور و مشورت پس از درگذشت خلیفه و احتمال بروز آشوب، و چند دستگی است که اساس حکومت را

۱. قاضی عبد الجبار، المغنی، ۲۰/ ۱/ ۲۶۱-۲۶۰.

۲. همان، ص ۲۶۱.

۳. بغدادی، أصول الدین، ص ۲۸۱.

تهدید کند.^۱

۲-۲- انتخاب جانشین و ولایت عهد توسط امام پیشین (تنصیص)

معتزلیان انتخاب فردی را به جانشینی، توسط امام و پیشوا در زمان حیات خود تأیید کرده‌اند، ولی در مورد این اختیار و تعیین جانشین توسط امام، دو رویکرد متمایز در میان ایشان وجود داشته است:

۲-۲-۱- وصیت امام پیشین

قاضی عبد الجبار و ابوهاشم جبایی به عنوان نمایندگان این رویکرد معتقد بودند واگذاری فرمانروایی و سرپرستی مردم از سوی امام به دیگری به منزله استمرار فرمانروایی اوست. اشراف او به امور مسلمانان در زمان حیاتش به او این حق و اختیار را می‌دهد که بتواند برای خود جانشینی را اختیار کند، و این انتخاب را می‌توان با مقوله وصیت سنجید. همچنان که هر کسی حق دارد در زمان حیات خود وصیت کند و این وصیت پس از مرگ وصیت کننده اعمال می‌شود، در این مورد نیز چنین است. با این تأکید که تحقق آن منوط به رضایت و قبول جمع مسلمانان نیست.

پیروان این رویکرد برای توجیه دیدگاه خود به انتخاب عمر از سوی ابوبکر استناد کرده‌اند که پس از وفات ابوبکر بیعت مجددی برای عمر صورت نگرفت.^۲

۲-۲-۲- رضایت مردم از تعیین جانشین امام

در این رویکرد تعیین جانشین به رضایت مردم مشروط شده است. ابو علی جبایی از این رویکرد پشتیبانی کرده است. خلاصه نظر او این است که امام می‌تواند در زمان حیات خود دیگری را به جانشینی برگزیند ولی مشروط بر آنکه رضایت جمع نخبگان و آنان که بدون موافقتشان انتخاب امام صحیح نخواهد بود، حاصل شده باشد. اگر این شرط رعایت نشود، پیمان امامت باطل شمرده می‌شود و اهل حل و عقد مجدداً عمل انتخاب امام و پیشوا را از سر می‌گیرند.^۳

۱. قاضی عبد الجبار، المغنی، ۲۰/ق/۱/۲۵۵-۲۵۳.

۲. همان، ۲۰/ق/۱/۲۶۳-۲۶۲ و ۲، ص ۵.

۳. همان، ق/۲/۵.

۳- رویکرد اشاعره و اهل حدیث به نظریه نص

اشاعره و اهل حدیث در تعیین و انتخاب امام سه راه را مطرح می‌کنند که قریب به اتفاق آنان راه دوم را پذیرفته‌اند اگر چه برخی از آنان به حسب مورد و شرایط از راه‌های اول و سوم نیز دفاع کرده و بدان قائل شده‌اند.

۳-۱- نص یا عهد

در میان اشاعره و اهل حدیث اختلافی نیست که امامت با نص اثبات می‌شود؛ حتی برخی مانند باقلانی، فخر رازی و بیضاوی در این باره ادعای اجماع و اتفاق نموده‌اند.^۱ ماوردی گفته است: «منعقد شدن امامت با عهد و نص امام قبل از اموری است که بر صحت آن اجماع و اتفاق محقق شده است».^۲

نووی در شرح خود بر صحیح مسلم می‌گوید: «مسلمانان اجماع دارند بر اینکه اگر خلیفه نشانه‌های مرگ خود را دریافت جایز است شخصی را به عنوان جانشین خود معرفی نماید یا این امر را ترک کند، ولی به هر حال بر انعقاد خلافت توسط استخلاف اجماع دارند».^۳ ابن حزم گفته است: «مسلمین در جواز استخلاف یا ترک آن توسط امام پیشین اتفاق دارند».^۴ ابن حزم نص و عهد را بهترین طریق برای تعیین امام دانسته و در ادامه گفته است: «امامت به وجوهی قابل تحقق است که بهترین و صحیح‌ترین آن عهد برای امام پسین توسط امام پیشین است، زیرا هیچ نص و اجماعی در منع این وجوه یافت نشده است». سؤالی که در این جا مطرح می‌شود آن است که آیا خلافت به مجرد عهد و نص از امام سابق محقق می‌شود؟ یا مشروط به بیعت اهل حل و عقد است؟ عالمان اشاعره و اهل حدیث در این مسأله دو قول دارند:

قول نخست رضایت اهل حل و عقد را در انعقاد امامت شرط نمی‌داند و از جمله ایشان

۱. باقلانی بصری، التمهید فی الرد علی الملحدة المعطلة و الرافضة و الخوارج و المعتزلة، ص ۱۶۵؛ رازی، معالم أصول الدین، ص ۱۰۳.

۲. ماوردی، الأحكام السلطانية و الولايات الدينية، ص ۱۰، ۱۳۹۳ م.

۳. نووی، شرح النووی علی صحیح مسلم، ۲۰۵/۱۵.

۴. ابن حزم، مراتب الإجماع، ص ۱۴۵.

ماوردی است که می‌گوید: «صحيح آن است که رضایت اهل حل و عقد معتبر نیست».^۱ و برای صحت قول خود به عمل خلیفه اول استدلال کردند که مشروط به رضایت صحابه نبود.^۲ قول دوم بیعت اهل حل و عقد را لازم دانسته‌اند. ابو یعلی فراء می‌نویسد: «امامت تنها با عهد امام پیشین قابل تحقق نیست بلکه مسلمین هم باید آن را به رسمیت بشناسند».^۳ ماوردی نوشته است: «برخی از عالمان بصره رضایت اهل حل و عقد را در تحقق امامت امام پسین شرط دانسته‌اند».^۴ ابن تیمیه می‌گوید: «عمر هنگامی با عهد و نص ابوبکر امام شد که با او بر امامت بیعت کردند و اگر اهل حل و عقد، عهد ابوبکر را تنفیذ و با او بیعت نمی‌کردند امام نمی‌شد».^۵

بنابر قول دوم، اختیار و عهد در این جهت مشترکند که هر دو مشروط به موافقت و بیعت اهل حل و عقد هستند؛ پس به بیان امروزی عهد و نص نزد اهل سنت عبارت است از پیشنهاد و نامزد کردن شخصی برای جانشینی به توصیه یا فرمان پیامبر یا امامی برای امام بعد. و در نظر بعضی معنای نص، تعیین و کشف شخص اصلح و افضل است از لحاظ برخورداری از اوصاف و شرایط امامت.^۶

بنابراین، اهل سنت و جماعت معتقدند پیامبر یا امام سابق نسبت به امام بعدی فرمانی صادر می‌کند که به «عهد امام پیشین برای شخص بعدی» تعبیر شده است؛ مانند «عهد ابوبکر برای عمر» و «فرمان عمر به شورای شش نفری»؛

با توجه به این موارد، باید توجه داشت که نص شیعه با نص غیر شیعه صرفاً مشترک لفظی است، و معنایی را که غیر امامیه از نص قصد می‌کنند با معنای لغوی و اصطلاحی آن تناسب چندانی ندارد.

۱-۳-۱- وقوع نص بر امام یا عدم آن از دیدگاه اهل حدیث و اشاعره

پس از بیان مفهوم نص این سؤال مطرح می‌شود که آیا در دیدگاه اشاعره و اهل حدیث از

۱. ماوردی، الأحکام السلطانية والولايات الدينية، ص ۱۰، ۱۳۹۳ م.

۲. همان.

۳. فراء، الأحکام السلطانية، ص ۲۵.

۴. ماوردی، الأحکام السلطانية والولايات الدينية، ص ۱۰، ۱۳۹۳ م.

۵. ابن تیمیه، منهاج السنة، ۱/۱۴۲.

۶. دمیحی، الإمامة العظمی، ص ۹۲؛ جمعی از نویسندگان، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۰/۱۴۸.

جانب پیامبر بر شخص خاصی مانند ابوبکر نص وارد شده است یا خیر؟ برخی نص بر خلافت ابوبکر را اختیار نموده و قائل شدند پیامبر این عهد را برای او منظور فرموده است و ایشان خود دو گروه شده‌اند؛ عده‌ای نص خفی و گروه دیگر به نص جلی نظر داده‌اند. قول به نص خفی به حسن بصری و جماعتی از اهل حدیث نسبت داده شده است.^۱ از احمد حنبل هم این قول نقل شده است.^۲ این گروه به نماز ابوبکر و حدیث «عدم سد خوخه» ابوبکر بر مدعای خود استدلال نموده‌اند. عده‌ای از اهل حدیث نیز به نص جلی بر خلافت ابوبکر قائل شدند.^۳ ابن حزم ظاهری و ابن حجر هیتمی^۴ این قول را اختیار کردند و به روایاتی بر مدعای خود استدلال نمودند. ابن تیمیه در این باره می‌گوید:

پیامبر با اقوال و افعال خود مسلمین را بر خلافت ابوبکر ارشاد و اخبار نمود و تصمیم داشت که برای این عهد مطلبی را بنویسد؛ ولی چون متوجه شد مسلمین بر خلافت او مجتمع خواهند شد این عمل را ترک کرد... . نصوص صحیحیه بر صحت خلافت ابوبکر دلالت دارد و خلافت او به بیعت مسلمین تحقق یافت و تحقق این امر با چنین اوصافی احتیاج به عهد خاص ندارد.^۵

از نوشته‌های ابن تیمیه استفاده می‌شود که وی معتقد بوده؛ پیامبر بر خلافت ابوبکر امر خاصی صادر نفرموده است؛ ولی می‌دانست که مسلمین او را برمی‌گزینند. ابوالحسن اشعری در این باره می‌نویسد:

بعضی قائلند که پیامبر مردم را بر امامت ابوبکر آگاه ساخته و بر او نص وارد کرده است؛ و بعضی قائلند به سبب فرمان حضرت برای ابوبکر که امام جماعت در نماز بشود، بر امامت وی توصیه و سفارش کرده است. در عین

۱. حنفی، من العقیده إلى التوراة، ۴۷۱/۵.

۲. فراء، المعتمد فی أصول الدین، ص ۲۲۶.

۳. ابن حزم ظاهری، الفصل فی الملل و الاواء و النحل، ۱۰۸/۴.

۴. ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقة، ص ۲۶.

۵. ابن تیمیه، منهاج السنة، ۱/ ۱۴۱-۱۳۹.

حال بعضی از آیات قرآن نیز بر امامت او دلالت دارد.^۱

اما اشعری در نوشته‌های دیگر خود ضمن بیان مناقب و فضایل ابوبکر از آیات قرآن و بیان نص پیامبر بر ابوبکر، این نظریه را باطل دانسته و معتقد است اگر پیامبر بر امامت هر شخصی چه امام علی (علیه السلام) و چه ابوبکر نص کرده بود اولاً جایز نبود که سراغ شخص دیگری غیر از منصوص پیامبر رفت، ثانیاً خطاب عمر به ابوبکر در روز سقیفه که: «أبسط يدك أبا بکر» جایز نبود.^۲

در باب دیدگاه‌های اشاعره و اهل حدیث پیرامون نص چند نکته به دست می‌آید: الف) اشاعره و اهل حدیث به جز قاضی بیضاوی و ابن ابی العز و ابن حزم و ابن حجر هیتمی قائلند که از سوی پیامبر بر احدی پس از خویش نصی نیست.^۳ ب) آنان مدعی‌اند اگر بر شخص خاصی نص وارد شده بود علاوه بر آنکه به حد تواتر مشهور می‌گشت، «اجماع صحابه و امت» یا «بیعت» صحیح نبود.^۴ اگر چه اشاعره و اهل حدیث نص پیامبر درباره ابوبکر و هر شخص دیگری را رد کردند؛ ولی آنان بر خلاف جوینی^۵ فرمان ابوبکر برای عمر و فرمان عمر به شورای شش نفری را پذیرفته و با آن به عنوان نص رفتار می‌کنند.

۳-۲- بیعت و اختیار

یکی دیگر از راه‌های عقد امامت برای شخصی که شرایط امامت را داراست، اختیار و انتخاب مردم است. در دیدگاه اشاعره و اهل حدیث نیز چون معتزله این گزینش از طریق «اهل حل و عقد» انجام می‌گیرد. البته این زمانی است که خلیفه فوت کرده و کسی را به عنوان

۱. اشعری، مقالات الاسلامیین، ص ۴۵۶-۴۵۵.

۲. همان، ص ۱۶۱-۱۵۹ و ۱۶۸-۱۶۷.

۳. بغدادی، الفرق بین الفرق، ص ۳۴۹؛ جوینی، الإرشاد إلى قواطع الأدلة، ص ۳۵۳؛ غزالی، الاقتصاد فی الاعتقاد، ص ۱۵۱؛ آمدی، غایة المرام فی علم الکلام، ص ۳۷۶؛ تفتازانی، شرح المقاصد، ۲۵۳/۵-۲۵۲؛ ابن تیمیه، منهاج السنة، ۱۴۱/۱-۱۳۹.

۴. جوینی، لمع الأدلة، ص ۱۹۹؛ شهرستانی، نهیة الاقدام فی علم الکلام، ص ۴۸۱-۴۸۰؛ رازی، معالم أصول الدین، ص ۱۰۳.

۵. جوینی، لمع الأدلة، ص ۱۹۹.

جانشین تعیین نکند یا این که خلیفه به هر دلیلی از خلافت خلع شود.

در این جا چند سؤال مطرح است: اولاً، اهل حل و عقد چه کسانی هستند و چه شرایطی دارند؟ ثانیاً، تعداد آنان چند نفر است؟ ثالثاً، در گزینش امام، اجتماع اهل حل و عقد تمام بلاد لازم است یا صرفاً بلد امام؟

به گزارش اشعری، برخی اهل حل و عقد را جماعتی می‌دانند که تواطؤ بر کذب ندارند و گمان بد هم به آنان نمی‌رود. برخی قائلند با پنج نفر عقد امامت بسته می‌شود و برخی دیگر کمتر از چهار نفر و عده‌ای نیز دست کم دو نفر می‌دانند و برخی معتقدند که حتی با یک نفر از اهل علم و معرفت نیز امامت منعقد می‌گردد.

باقلائی معتقد است اهل حل و عقد از افاضل مسلمانان و افرادی مورد اعتماد و امین مردم می‌باشند. وی در مورد تعداد این افراد می‌گوید: «با یک نفر از اهل حل و عقد نیز امامت منعقد می‌گردد». هم چنین در پاسخ به این سؤال که چرا عقد امامت به تمام فضلاء امت در هر عصری از اعصار مسلمانان سپرده نمی‌شود؟ می‌گوید: اولاً اهل اختیار بر بطلان چنین روشی اجماع دارند. ثانیاً، اجتماع سایر اهل حل و عقد در بلاد دیگر مسلمانان و اتحاد آنان برای بیعت با یک نفر امکان پذیر نیست، بلکه ممتنع می‌باشد و خداوند هم فعل محال و ممتنع را تکلیف نکرده است. ثالثاً، صحابه نیز پس از پیامبر در عقد امامت برای ابوبکر، عمر، عثمان و علی (علیهم‌السلام) حضور جمیع اهل حل و عقد در بلاد مسلمانان و حتی اهل حل و عقد تمام مدینه را مراعات نکردند.^۱

بغدادی می‌گوید: «جمهور اعظم از اصحاب ما و از معتزله و خوارج و نجاریه قائلند که طریق ثبوت امامت اختیار است». سپس وی این اختیار را به دست گروهی می‌دهد که اهل اجتهاد هستند و شخصی را که صلاحیت برای امامت دارد، برمی‌گزینند.^۲

اما درباره عدد اهل اختیار می‌گوید:

ابوالحسن اشعری قائل است یک نفر از اهل اجتهاد و ورع نیز می‌تواند برای

کسی که شایستگی امامت دارد، عقد ببندد و پس از انعقاد عقد، وجوب پیروی

۱. باقلانی، التمهید، ص ۱۷۸.

۲. بغدادی، أصول الدین، ص ۲۷۹.

بر همه ثابت می‌گردد، اما اگر مجتهد فاسقی عقد بست یا عالم پرهیزکاری برای شخص غیر صالح عقد را منعقد ساخت آن امامت منعقد نمی‌گردد، چنان که نکاح با یک نفر عادل بسته می‌شود و نه با شخص فاسق.^۱

جوینی معتقد است چون در عقد امامت اجماع شرط نیست، لذا عدد و حد مشخصی نیز در آن لازم نیست، بلکه اگر یک نفر از اهل حل و عقد برای شخصی عقد بست کفایت می‌کند.^۲

شهرستانی در ملل و نحل می‌گوید: «کسانی که امامت را از طریق اتفاق و اختیار امت ثابت می‌دانند معتقدند که اتفاق همه امت یا جماعت معتبری از امت به نحو مطلق یا مشروط برای اثبات امامت یک شخص لازم است».^۳

اما در نهاییه/الاقدام در تعداد اهل حل و عقد اقوال مختلفی را بیان می‌کند و می‌گوید: «بعضی یک نفر عادل و برخی دو نفر و برخی چهار نفر و برخی جماعتی از اهل حل و عقد و اجتهاد و آشنای به امور را برای عقد امامت لازم می‌دانند».

سپس می‌گوید: «اگر یک نفر عقد بست و دیگران انکار نکردند کفایت می‌کند. و البته واجب است به دیگران اعلان گردد چون مقامی بزرگ و منصبی عظیم است».^۴

فخر رازی ضمن اینکه طریق تعیین امام را بیعت و اختیار دانسته نه نص، دلیل صحت چنین طریقی را انتخاب ابوبکر از این راه می‌داند و دلیل صحت امامت ابوبکر را اجماع امت بیان می‌کند.^۵

آمدی نیز مستند گزینش امام را اختیار دانسته نه نص و دلیل این دیدگاه را روش سلف صالح دانسته است چنان که در عقد ابوبکر برای امامت عمر و در عقد عبدالرحمان بن عوف برای امامت عثمان فقط یک نفر در کار بوده است. او از این روش نتیجه می‌گیرد که نه تنها اجماع امصار و اقطار دیگر بلاد اسلامی شرط نبوده، بلکه حتی اجماع مردم مدینه نیز لازم

۱. همان، ص ۲۸۱-۲۸۰.

۲. جوینی، الإرشاد إلى قواطع الأدلة، ص ۳۵۶.

۳. حنفی، من العقيدة إلى الثورة، ۲۶/۵.

۴. شهرستانی، نهاییه الاقدام فی علم الکلام، ص ۴۹۶.

۵. فخر رازی، براهین در علم کلام، ۲۰۲/۲ و معالم أصول الدین، ص ۱۰۳.

نمی‌باشد. به نقل آمدی و به تبع وی ایجی^۱ بعضی از اصحاب در موقع انعقاد امامت شهود و بینه عادل را واجب می‌دانند.^۲

تفتازانی معتقد است که امامت نزد اکثر فرق اسلامی غیر از شیعه با اختیار اهل حل و عقد، اگر چه تعداد آنان کم باشد، ثابت می‌شود.^۳

بنابراین، اشاعره بر این باورند که گزینش امام اگر با اختیار بزرگان و عالمان صورت پذیرد مقبول است، حتی اگر یک نفر از اهل اختیار عادل و عالم عقد امامت را برای مستحق امامت منعقد سازد و بیعت مردم را به همراه داشته باشد پذیرفته شده است.

نکته قابل توجه آن است که اشاعره و اهل حدیث در امامت ابوبکر به اتفاق مسلمانان، اجماع صحابه و یا اجماع اهل حل و عقد باور دارند و تلاش می‌کنند مخالفت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، سلمان، ابوذر، مقداد، عمار و دیگران را توجیه کنند.

۳-۳- تغلب

راه سومی که اهل حدیث و برخی از اشاعره برای نصب امام بدان تمسک جسته‌اند، قهر، غلبه و استیلا است؛ یعنی شخصی از طریق قهر و غلبه بر جامعه اسلامی مسلط شود و خود را حاکم و امام مسلمانان معرفی کند.

مسلمانان در اعتبار این طریق بر دو گروهند:

گروه نخست قائلند که امامت چنین شخصی منعقد نمی‌گردد و اطاعتش واجب نیست؛ زیرا امامت او به بیعت منعقد نشده است. این قول را معتزله و خوارج و برخی از شافعیه اختیار کرده‌اند.^۴

گروه دوم که اهل سنت و جماعت هستند قائلند که امامت به غلبه و استیلا قابل تحقق است. احمد حنبل گفته است: «اگر کسی با شمشیر خلیفه و امیرالمؤمنین نامیده شد بر کسی

۱. عضدالدین ایجی، المواقف فی علم الکلام، ص ۳۹۹-۴۰۰.

۲. آمدی، غایة المرام فی علم الکلام، ص ۳۸۲-۳۸۱ و ابکار الافکار، ۵/ ۱۸۹-۱۸۸.

۳. تفتازانی، شرح المقاصد، ۵/ ۲۵۳-۲۵۲.

۴. قلّشندی، مآثر الانافه فی معالم الخلافة، ۵۹/۱.

که ایمان به خدا و آخرت دارد جایز نیست بخوابد و او را امام نداند»^۱.
نووی گفته است:

راه سوم در تحقق امامت قهر و استیلاء است، پس اگر امامی وفات یافت و شخصی که شرایط امامت را دارا است بدون استخلاف و بیعت بلکه با شوکت و سپاه خود بر مردم تسلط یافت خلافت او منعقد خواهد شد تا اتحاد مسلمین حفظ شود و اگر واجد تمام شرایط امامت نبود؛ مثلاً فاسق یا جاهل بود در تحقق امامت او دو وجه است و صحیح‌تر آن است که خلافت را برای او منعقد بدانیم به دلیلی که ذکر شد اگر چه در اعمال خود عاصی شمرده شود.^۲

ابن تیمیه نگاشته است: «اگر شخصی بر امور و سیاست مردم به جهت اطاعت آنها از او یا با قهر و غلبه تسلط یافت، چنانچه به اطاعت خدا فرمان دهد سلطانی است که باید اطاعت شود».^۳

محمد بن عبدالوهاب می‌نویسد:

اگر کسی بر شهری یا شهرهایی به قهر و غلبه تسلط یافت به اجماع ائمه تمام مذاهب در همه امور حکم امام را خواهد داشت، و اگر چنین نباشد نظم و امنیتی پابرجا نمی‌شود چون مردم قبل از احمد بن حنبل تا روزگار ما هیچ یک از علما را سراغ ندارند جز اینکه به وجود امامی در جامعه حکم نموده‌اند.^۴

اشعری در کتاب *أصول اهل السنة والجماعة المسماة برسالة اهل الثغر* در باب «عدم خروج بر ائمه» معتقد است امامی که با قهر و غلبه حاکم شده امام است و نباید علیه وی خروج کرد.^۵

۱. فراء، الأحكام السلطانية، ص ۲۳.

۲. نووی، روضة الطالبین، ۴۶/۱۰.

۳. ابن تیمیه، منهاج السنة، ۱۴۲/۱.

۴. دمیحی، الإمامة العظمی، ص ۲۲۴.

۵. اشعری، أصول اهل السنة والجماعة المسماة برسالة اهل الثغر، ص ۹۴-۹۳.

غزالی نیز معتقد است در صورت تشت آراء، سلطانی که با قهر و غلبه بتواند بر جامعه اسلامی مسلط شود و اختلافات را از بین ببرد و وحدت را به جامعه اسلامی بازگرداند و در عین حال متصف به صفات ائمه باشد، حاکم و امام است.^۱

آمدی پس از غزالی برای گزینش امام سه راه را مطرح کرده که راه سوم را خروج یا دعوت به خویش بیان داشته است. سپس قول به تنصیص و دعوت را ممتنع و قول به اختیار را ثابت می‌داند.^۲ به نظر می‌رسد دو راهی را که آمدی باطل دانسته به سبب اثبات خلافت ابوبکر است نه این که راه نص و قهر و غلبه را نپذیرفته باشد.

بیضاوی به صراحت استیلا و غلبه را یکی از راههای نصب امام دانسته و آن را به اصحاب خویش نسبت داده است.^۳

تفتازانی نیز قهر و استیلا را به عنوان راه سوم پذیرفته و درباره آن به تفصیل سخن گفته و نوشته است:

امامت با راههایی منعقد می‌گردد... سوم: قهر و استیلا، زمانی که امام از دنیا برود و کسی که جمیع شرایط امامت را داراست بدون بیعت و استخلاف بر منصب امامت تکیه زند و مردم را مقهور خویش گرداند، خلافت برای وی منعقد می‌گردد.^۴

۴- رویکرد امامیه به نظریه نص

از میان فرق اسلامی، امامیه، تنها راه تعیین امام را تنصیص دانسته و برای سایر راهها مشروعیتی قائل نیست و از این جهت رویکردی خاص به نص دارد. علمای امامی اقسام نصوص صادره بر امامان را بررسی و تبیین، و در تقسیمی آن را به نصوص فعلی و قولی تقسیم کردند:

۱. غزالی، الاقتصاد فی الاعتقاد، ص ۱۵۰.

۲. آمدی، ایکار الافکار، ۵/ ۱۳۳-۱۳۲.

۳. بیضاوی، طوالع الأنوار من مطالع الأنظار، ص ۲۳۸.

۴. تفتازانی، شرح المقاصد، ۵/ ۲۳۳.

۱-۴- نص فعلی

نص فعلی بر امامت مربوط به رفتار پیامبر اکرم ﷺ نسبت به امیر المؤمنین (علیه السلام) است، مانند اینکه پیامبر اکرم ﷺ هیچ گاه فردی را بر امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمانده و امیر قرار نداد، بلکه هرگاه اصحاب خویش را برای جنگ یا مأموریت دیگری اعزام می فرمود و امام علی (علیه السلام) در میان ایشان حضور داشتند، او را امیر و فرمانده آنان قرار می داد،^۱ و یا آن حضرت را به گونه ویژه‌ای مورد اکرام و احترام قرار می داد تا همگان جایگاه و منزلت امیر المؤمنین (علیه السلام) را نزد حضرتش دریابند؛ به عنوان نمونه می توان به ماجرای برادری امیر المؤمنین (علیه السلام) با پیامبر اکرم ﷺ، واقعه لیلۃ المیت^۲، قضیه سد الأبواب^۳، مناجات پیامبر با امیر المؤمنین (علیه السلام) در ماجرای غزوہ طائف و مشارکت امیر المؤمنین (علیه السلام) با پیامبر اسلام ﷺ در سفر و حضر و همراهی با ایشان در همه اوقات و احوال تا هنگام رحلت اشاره نمود که امیر المؤمنین (علیه السلام) به برخی از این وقایع در خطبه قاصعه اشاره فرموده‌اند.

۲-۴- نص قولی

نص قولی با توجه به مراتب اظهار و صراحت بر دو گونه است:

۱-۲-۴- نص جلی

نصی است که برای دلالت بر مقصود، ضمیمه کردن مقدمات دیگری به آن لازم نیست و به گونه‌ای است که شنونده با صدور آن ضرورتاً به مراد متکلم یقین حاصل می کند. نص جلی در باب امامت آن است که در آن الفاظی به طور واضح و آشکار بر امامت دلالت کند مانند: امامت، خلافت، امارت که در برخی احادیث بدان اشاره شده است. از آن جمله به حدیث «سَلِّمُوا عَلٰی عَلِيٍّ بِأَمْرِ الْمُؤْمِنِينَ» و «هَذَا خَلِيفَتِي فَيَكُم مِّنْ بَعْدِي فَاسْمَعُوا لَهُ

۱. برای تفصیل، ر: ک: عبدالله بحرانی، منار الهدی، ۲۷۰/۱ به بعد.

۲. برای تفصیل، ر: ک: الغدير، ۱۲۴-۱۱۲.

۳. برای تفصیل، ر: ک: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ۲۵۹/۱۳-۲۵۸؛ الطبری، التاريخ، ۱۰۱/۲؛ ابن هشام، البدايه و النهاية، ۲۱۷/۳؛ ابن کثیر، السيرة النبوية، ۲۳۰/۲.

۴. برای تفصیل، ر: ک: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ۱۷۳/۹؛ احمد بن حنبل، المسند، ۳۶۹/۴؛ الطبرانی، المعجم الكبير، ۷۸/۱۲؛ حاکم نیشابوری، المستدرک، ۱۲۵/۳.

و اطیعوا» می‌توان اشاره کرد.^۱

۲-۲-۴- نص خفی

نصی است که در آن برای دلالت بر مقصود، از مقدمات و قراین عقلی یا نقلی کمک گرفته شود. در باب امامت با صدور چنین نصی شنونده به مراد و مقصود گوینده که تعیین فردی به عنوان امام است ضرورتاً یقین حاصل نمی‌کند،^۲ بنابراین، باید استدلالاتی به آن ضمیمه شود تا مقصود حاصل شود. احادیثی مانند «أنت منی بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبيّ بعدی»، «من كنت مولاه فعليّ مولاه» از جمله نصوص خفی شمرده شده است.^۳

۳-۴- نقش نص در تعیین امام

با سیری در کتب کلامی امامیه از آثار شیخ مفید تا علامه حلی^۴ و بعد از ایشان و کتب کلامی سایر مذاهب اسلامی می‌توان به جزم ادعا کرد که امامیه تعیین امام را در تنصیص و یا معجزه که قائم مقام نص است و بر صدق امام در مدعای خودش دلالت می‌کند منحصر نموده^۵ و بر مدعای خود دلایل عقلی و نقلی بسیاری ذکر کرده‌اند - که به برخی از آنها اشاره خواهد شد.

آنچه امامیه را از دیگر فرق اسلامی متمایز می‌کند، اعتقاد به امامت بلا فصل علی بن ابی طالب (علیه السلام) به دلیل وجود نص معتبر بوده که در آثار متقدم و متأخر امامیه در این خصوص سخن گفته شده است.^۶

بر این اساس امامیه در این اندیشه از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) پیروی و دیگران را نیز به آن فراخواند،

۱. سید مرتضی، رسائل، ۳۳۹/۱ و الشافی فی الإمامة، ۶۷/۲.

۲. فاضل مقداد، اللوامع الإلهیة، ص ۳۳۷؛ تفتازانی، شرح المقاصد، ۲۵۹/۵.

۳. سید مرتضی، الشافی فی الإمامة، ۶۷/۲.

۴. برای تفصیل، ر: ک: ارشاد الطالبین، ص ۳۷؛ قواعد المرام، ص ۱۸۱؛ المنقذ من التقليد، ۲۹۶/۲؛ المسلك فی أصول الدین، ص ۲۱۲.

۵. شیخ طوسی، الاقتصاد فیما يتعلق بالاعتقاد، ص ۳۱۳.

۶. برای تفصیل، ر: ک: نسیخ مفید، اوایل المقالات، ص ۷-۹؛ علامه حلی، کشف المراد، ص ۲۸۸-۲۹۳؛ حر عاملی، اثبات الهداة فی النصوص و المعجزات؛ شرف الدین، المراجعات؛ امینی، الغدير، ۱/ ۲۱-۲۴۱، ۲/ ۲-۷۸.

گرچه در این میان بکریه و راوندیه نیز به نص قائل بودند؛ بکریه در مورد ابوبکر و راوندیه به نص درباره عباس قائل بودند، ولی معتزله و اهل سنت و جماعت به زعم خود برخی از آیات و روایاتی را که به اعتقاد شیعه مؤید وجود نص در مورد امامت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است، بررسی کرده، در دلالت این احادیث خدشه و نظریه انتخاب را پذیرفته‌اند.^۱ ایشان بر این عقیده‌اند که درباره تعیین امام بعد از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)، نص معتبر وجود ندارد. قاضی عبد الجبار می‌گوید: «با آنان درباره ادعایشان نسبت به نص سخن بگویید که اصل آنها است».^۲

۴-۴-۴- تحقق نص بر امامت

مذاهب اسلامی در این که تنصیب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) برای امامت امری مستقل است اختلافی ندارند، گرچه تلقی و برداشت ایشان از نص متفاوت است؛ چنانکه اهل سنت و جماعت نص را به معنای ترشیح و پیشنهاد دانسته‌اند،^۳ ولی در تحقق نص بر امامت فردی معین دچار اختلاف و تشتت آراء گشته‌اند.

اما شیعه امامیه، تنها راه نصب امام را تنصیب و یا انجام معجزه که قائم مقام نص است دانسته‌اند؛ در نظر ایشان امام به وسیله پیامبر و یا امام پیشین باید تعیین و مشخص گردد. متکلمان امامیه در ضرورت تعیین و نصب امام از طرف خدا و معرفی او با تنصیب رسول یا امام پیشین، دلایل و براهین عقلی و نقلی متعدد و بسیاری را ذکر کرده‌اند؛ از جمله دلایل عقلی می‌توان به صفاتی که باید در امام وجود داشته باشد اشاره نمود؛ مانند: عصمت، افضلیت و علم گسترده امام و چون این صفات درونی است و شناخت آنها با روش‌های معمول و انتخاب مردم ناممکن است، پس امام باید از جانب خدا تعیین و به واسطه پیامبر به مردم معرفی گردد.^۴ در حقیقت، از نظر مقام ثبوت، امامت مقام و منصبی الهی است و

۱. قاضی عبد الجبار، شرح الأصول الخمسة، ص ۷۵۴-۷۵۳.

۲. همان، تثبیت دلائل النبوة، ۴۹۴/۱.

۳. دمیحی، الإمامة العظمی، ص ۱۹۰.

۴. برای تفصیل، ر: ک: سید مرتضی، الشافی فی الإمامة، ۲/ ۵-۸؛ شیخ طوسی، الاقتصاد فیما يتعلق بالاعتقاد، ص ۳۱۳-۳۱۴؛ محقق حلی، المسلك فی أصول الدین، ص ۲۱۰؛ علامه حلی، کشف المراد، ص ۴۹۶؛ بحرانی، علی بن عبدالله، منار الهدی، ۱/ ۲۵۹-۴۰۷.

خداوند است که فرد یا افرادی را به عنوان امام منصوب می‌کند. و در مقام اثبات، تنها راه آن «نص قرآنی یا روایی» است، ولی در برخی موارد معجزه نیز راه‌گشا بوده و به وسیله آن ثابت خواهد شد که آورنده آن از طرف خداوند منصوب شده است. بنابراین «نص و اعجاز» مربوط به مقام اثبات و «نصب و تعیین» به مقام ثبوت مربوط است.

امامیه معتقدند هر آن کس که پیامبر بر امامت او تصریح و تنصیب کرده باشد همو امام خواهد بود و به اتفاق امامیه و معتزله و غالب اهل سنت و جماعت بر امامت ابوبکر نصی صادر نشده، و تنها امامت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نزد امامیه منصوص است.^۱ مراد از تنصیب در این بحث امری است که صراحتاً بر امامت دلالت کند، و ممکن است قولی یا فعلی باشد.

نص قولی هم در برخی موارد جلی و در برخی موارد خفی است و نیز این نصوص توسط پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در مواردی به نام و شخص امام تصریح نموده و در مواردی دیگر با بیان صفاتی که بایسته امام است، مشخص و معین شده است.

۱-۴-۴-۱- نصوص فعلی

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از میان اصحاب خویش با امیرالمؤمنین (علیه السلام) به گونه‌ای خاص رفتار نموده که بیانگر مقام و منزلت ویژه ایشان نزد رسول خداست.

برخی از افعال پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در برخورد با امیرالمؤمنین (علیه السلام) نمایان‌گر عظمت و مقام والای ایشان نزد خدا و رسول اوست؛ مانند خوابیدن امیرالمؤمنین (علیه السلام) در بستر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) برای حفاظت از جان شریف ایشان در لیلۃ المبیت، مشارکت وی توسط پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در اموری که مربوط به شخص رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بوده است، دعای پیامبر (صلی الله علیه و آله) و تمجید بسیار از او هنگام رویارویی با عمرو بن عبدود که فرمود: «برز الایمان کلّه الی الکفر کلّه»؛ دخترش را که برترین زنان عالم است به ازدواج ایشان در آورد؛ و بسیاری از امور دیگر که در این مقال و گفتار نمی‌گنجد.

برخی دیگر از رفتارهای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بیانگر شایستگی امیرالمؤمنین برای عهده‌دار شدن منصب و امر امامت امت اسلامی پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است، به عنوان نمونه هیچ یک

۱. شیخ طوسی، تلخیص الشافعی، ۳/۲؛ علامه حلی، کشف المراد، ص ۳۶۷.

از اصحاب را والی و امیر بر او نساخت، در هر مأموریت یا جنگی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در آن حضور داشت، او را فرمانده قرار داد.^۱ در ابلاغ سوره براءت به کافران نخست آن را به ابوبکر سپرد، ولی قبل از آن که وی به مکه برسد به وسیله پیکی برکناری او از این مأموریت را ابلاغ و انجام این مهم را به امیرالمؤمنین (علیه السلام) سپرد و در توجیه این عمل خود فرمود: «خدایند به من وحی فرمود، این کار را یا تو و یا فردی از خاندانت باید انجام دهد». در مباحله با نصاری نجران تنها حضرت علی (علیه السلام) را به عنوان مصداق «انفسنا» با خود همراه کرد؛ در دو نوبت که میان اصحاب خود عقد اخوت برقرار فرمود، امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به عنوان برادر خویش برگزید و در این فضیلت هیچ یک از صحابه دیگر را سهیم نکرد. این اقدام پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نمایان گر آن است که حضرت علی (علیه السلام) بر سایر اصحاب برتری دارد و مقام و منزلتش تنها با مقام و منزلت پیامبر قابل سنجش است. متکلمان امامیه از گونه دوم این کردار و رفتار به «نصوص فعلی» بر امامت امیرمؤمنان (علیه السلام) تعبیر نموده‌اند. مجموع این رفتار بیانگر آن است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) امیر المؤمنین (علیه السلام) را شایسته مقام خلافت و امامت می‌دانسته است، همان گونه که اگر فرمانروایی یکی از افراد را با افعال و رفتاری ویژه تکریم و احترام کند، فهم عاقلان بشر از چنین رفتاری آن است که او این شخص را شایسته مقام جانشینی خود و فرمانروایی بر مردم دانسته است.^۲

۲-۴-۲- نصوص قولی

آیاتی از قرآن و بسیاری از اقوال و گفتار پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بر لزوم تعیین امام از جانب خدا دلالت دارد؛ از جمله این که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در برخوردی که با قبیله بنی ولیععه روی داد تصریح فرمود که: «الأمر إلى الله يضعه حيث يشاء».^۳ نصوص بسیاری از ناحیه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای معرفی امام و جانشین پس از خود صادر گشته است که متکلمان تعبیر «نصوص قولی» را برای این گفتار رسول خدا برگزیده‌اند.^۴ این نصوص خود به نص جلی و نص خفی تقسیم شده که در برخی به نام و شخص امام

۱. سید مرتضی، الشافی فی الإمامة، ۶۵/۲.

۲. ابو الصلاح حلبی، تقریب المعارف، ص ۱۸۴-۱۸۲.

۳. ابن هشام، السیرة النبویة، ۲۸۹/۲.

۴. سید مرتضی، الشافی فی الإمامة، ۶۵/۲؛ نوبختی، إلیا قوت فی علم الکلام، ص ۸۰.

تصریح شده و برخی دیگر با بیان صفات امام، مصداق و شخص جانشین رسول خدا ﷺ را برای امت ایشان تبیین و روشن ساخته‌اند.

مرحوم میر حامد حسین در کتاب *عقبات الانوار* و علامه امینی در کتاب *الغدیر* بسیاری از این نصوص را تبیین و تشریح نموده‌اند. در گفتار حاضر برخی از این نصوص ذکر می‌شود.

۱-۲-۴- حدیث الدار یا بدء الدعوة

یکی از نصوص قولی جلی که در آن به شخص امیر المؤمنین (علیه السلام) عنوان خلیفه و وصی پیامبر اکرم ﷺ تصریح شده «حدیث الدار» است که نام «بدء الدعوة» را نیز برخی برای این حدیث برگزیده‌اند. این حدیث در منابع حدیثی، تاریخی، و تفسیری شیعه و اهل سنت آمده است. صدور این حدیث پس از نزول آیه شریفه «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»^۱ بود، که پیامبر اسلام ﷺ مأموریت یافت نزدیک‌ترین خویشاوندان خود را انداز و به اسلام دعوت کند. حضرت آنها را با غذایی از گوشت گوسفند و نوشیدنی از شیر پذیرایی و سپس به اسلام دعوتشان فرمود. در همان مجلس فرمود: «هر آن کس از شما حاضر شود مرا در مأموریتم یاری و مدد رساند همو برادر، وصی و خلیفه من خواهد بود». از میان آنها تنها امیر المؤمنین علی (علیه السلام) دعوت ایشان را پاسخ و لبیک گفت، و پیامبر اکرم ﷺ او را به عنوان وصی و جانشین خود معرفی و تعیین، و اطاعت او را بر آنان واجب نمود.

این حدیث شریف با الفاظ مختلف، توسط تعدادی از صحابه نقل شده و راویان آن نزد دانشمندان علم رجال اهل سنت مورد وثوق و اطمینانند.^۲ عبارتی که رسول اکرم ﷺ پس از پذیرایی خویشاوندانشان و دعوت آنها به اسلام بیان داشتند چنین بود:

«فأیکم یوازرنی علی امری هذا و یکون أخی و وصیی و خلیفتی فیکم»؛ فقال امیر المؤمنین: یا نبی الله اکون وزیرک علیه. فأخذ رسول الله برقبه علی و قال: «إن هذا أخی و وصیی و خلیفتی فیکم، فاسمعوا له و أطيعوا». فقام القوم یضحکون و یقولون لأبی طالب: قد أمرک أن

۱. شعراء/۲۱۴.

۲. برای تفصیل، ر: ک: شیخ طوسی، *تلخیص الشافی*، ۵۷/۲ و ۱۶۴؛ امینی، ۲/ ۳۹۴-۴۰۷؛ میلانی، سید علی، *حدیث الدار*؛ همان، *تشبیه المراجعات*، ۳/ ۱۴۰-۱۶۱.

تسمع لعلی و تطیع^۱.

با توجه به زمان و مکان صدور این حدیث می‌توان گفت رسول خاتم^ص در ابتدای دعوت خویش سه مسأله را هم زمان و در کنار هم تبلیغ فرمود که این خود گویای اهمیت آنها است: الف) دعوت به توحید و یگانگی خدای متعال؛ ب) بیان رسالت خود؛

ج) تنصیب بر خلافت امیرالمؤمنین^{علیه السلام} که الفاظ حدیث، یعنی «أخی و وصیی و خلیفتی فیکم» کاملاً رسا و گویای این مسأله است به گونه‌ای که اقوام آن حضرت نیز چیزی جز این از بیان ایشان برداشت نکردند، و از این رو به حضرت ابوطالب خطاب کردند: او تو را به اطاعت از علی^{علیه السلام} دستور داد. بنابراین، الفاظ این حدیث شریف در خلافت امیرالمؤمنین^{علیه السلام} از صراحت کامل برخوردار بوده و علاوه بر آن امر به اطاعت از ایشان، چیزی جز اثبات امامت برای امیرالمؤمنین^{علیه السلام} نیست.

۲-۴-۴- حدیث طیر مشوی

یکی دیگر از نصوص وارده از سوی رسول خدا بر جانشینی امیرالمؤمنین^{علیه السلام} حدیث «طیر مشوی» است. در این حدیث شریف جانشین پیامبر با صفت «محبوب‌ترین فرد نزد خدا و رسول او» معرفی شده است. به نقل از انس بن مالک و دیگران، رسول خدا^ص پس از آن که پرنده بریانی به ایشان اهدا، یا از جانب خداوند برایشان فرستاده شد دعا فرمود: «اللهم ائتني بأحبّ خلقک إلیک یأکل معی من هذا الطیر». به اتفاق ائمه حدیث و روایات علی بن ابی طالب^{علیه السلام} در آن غذا با ایشان شریک شد.

حاکم نیشابوری سند حدیث «طیر» را با توجه به شرط بخاری و مسلم در تصحیح احادیث، صحیح شمرده است.^۲ این حدیث در منابع اهل سنت با نقل بیش از ده صحابی و نود نفر از تابعین روایت شده،^۳ و از شهرت و اعتبار والایی برخوردار است تا جایی که عده‌ای از دانشمندان شیعه و سنی درباره این حدیث به تألیفات جداگانه‌ای پرداخته‌اند. محمد بن جریر

۱. بغوی، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، ۴۸۰/۳.

۲. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ۱۳۰/۳.

۳. میلانی، نفحات الأزهار، ۱۳/۹۳-۷۹.

طبری، ابن عقده، حاکم نیشابوری، شمس الدین ذهبی و... از این جمله‌اند.^۱
از سوی دیگر امیر المؤمنین (علیه السلام) برای بیان افضل بودن خود نسبت به سایر صحابه، به این حدیث و مانند آن در شوری استدلال فرمود و صحابه هم به این فضائل اقرار نمودند، پس این خبر صحیح می‌باشد.^۲

با روشن شدن صحت حدیث «طیر» و تعدد طرق و بسیاری نقل آن، چگونگی دلالت این حدیث بر امامت امیر المؤمنین (علیه السلام) و تنصیب به خلافت ایشان توسط رسول خاتم (علیه السلام) باید مورد بحث و دقت نظر قرار گیرد. با توجه به محتوای این حدیث پیامبر از خداوند درخواست کرد تا محبوب ترین آفریده خود را برای خوردن پرنده بریانی نزد او بیاورد. تقاضای رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) مستجاب شد، و حضرت علی (علیه السلام) نزد او آمد.

پرسشی که از دقت نظر در این حدیث به ذهن خطور می‌کند آن است که اولاً ملاک و میزان محبوبیت نزد خدا چیست؟ ثانیاً آیا میان محبوبیت و خلافت و امامت ارتباطی هست یاخیر؟

خدای تعالی خود موازینی را در این خصوص در قرآن شریف بیان فرموده است: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾.^۳ ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾.^۴ ﴿فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾.^۵

بنابراین، تقوی و علم و جهاد از اموری است که اسباب محبوبیت انسان را نزد خداوند فراهم می‌سازد و با توجه به سوابق امیر المؤمنین در اسلام، شرکت ایشان در غزوات به گونه‌ای که تنها در نبرد خندق پیامبر دربارهاش فرمود: «ضربه علی یوم الخندق أفضل من عباده الثقلین»؛ و او را در علم خود معرفی نمود، بیان می‌کند که امیر المؤمنین (علیه السلام) برتر از دیگر اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است و عقل سلیم به امامت و جانشینی برتر و افضل حکم می‌نماید.

۱. همان، ص ۵۲ - ۵۱.

۲. قاضی عبد الجبار، المغنی، ۲۰/۲ ق/۱۲۲ و برای تفصیل، ر: ک: میلانی، سید علی، نفحات الأزهار، ج ۱۳ و ۱۴،

میر حامد حسین، عبقات الأنوار، ج ۱۳.

۳. حجرات/ ۱۳.

۴. مجادله / ۱۱.

۵. نساء / ۹۵.

از آنچه ذکر شد روشن می‌شود که پیامبر اسلام ﷺ با بیان صفت «محبوب‌ترین فرد نزد خدا» برخلیفه و جانشین پس از خود تصریح و تنصیب نموده‌اند. نصوص دیگری چون «حدیث تشبیه»، «حدیث رایة» و... صفات دیگری از خلیفه و جانشین رسول خاتم ﷺ را بیان داشته‌اند.^۱

۳-۲-۴- نص من کنت مولاه فعلی مولاه

متکلمان برخی از نصوصی را که بر امامت و خلافت امیر مؤمنان (علیه السلام) همراه با ارائه استدلال، قرائن و شواهدی دلالت می‌کند نص خفی نام نهاده‌اند. از جمله این نصوص عبارت «من کنت مولاه فعلی مولاه» در حدیث شریف غدیر است.^۲ بیشتر دانشمندان اهل سنت این حدیث را صحیح دانسته‌اند و برای آن طرق متعدد و بسیاری را نقل نمودند تا جایی که برخی آن را مستفیض^۳ و برخی مانند ذهبی تواتر آن را پذیرفته‌اند که آلوسی از قول ذهبی در تفسیرش می‌نویسد: «من کنت مولاه فعلی مولاه، متواتر است و یقین دارم فرمایش رسول الله ﷺ است و جمله «اللهم وال من والاه» سندش قوی است».^۴

برخی دیگر از اندیشمندان اهل سنت نیز تواتر حدیث غدیر را پذیرفته‌اند.^۵ از آنچه ذکر شد صحت قطعی حدیث غدیر ثابت شده و اشکالی در بحث سند آن باقی نمی‌ماند. در دلالت این حدیث شریف بر امامت و خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) دانشمندان امامیه کتب بسیاری نگاشته‌اند. به فراخور این نوشتار به بخشی از ماجرای غدیر اشاره می‌گردد:

پیامبر اسلام ﷺ در غدیر خم پیش از بیان جمله «من کنت مولاه فعلی مولاه» خطاب به مسلمانان فرمود: «أَلسْتُ أُولَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟» «آیا من به شما از خودتان برتر و سزاوارتر نیستم؟» مسلمانان حاضر در غدیر گفتند: آری، ای رسول خدا. پس از اذعان آنان به اولویت او نسبت به مسلمین، بی‌درنگ فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه»؛ «هر کسی که من بر او اولویت دارم، پس علی هم بر او اولویت دارد و مولای اوست». بیان این جملات با چنین

۱. برای تفصیل، رک: علامه امینی، الغدير، ۳/۳۵۵؛ میلانی، سید علی، سلسلة اعراف الحق، ج ۱۷ حدیث الراية.

۲. سید مرتضی، الشافی فی الإمامة، ۶۷/۲.

۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ۱۶۷/۶ و ۱۶۶/۹.

۴. آلوسی، روح المعانی، ۳۶۱/۳.

۵. برای تفصیل، ر: ک: میرحامد حسین، عبقات الأنوار، ج ۱؛ میلانی، سید علی، نفحات الأزهار، ۱۰۲-۱۲۰.

ترکیب و سیاقی، قرینه‌ای گویا و رسا است بر اینکه مقصود از «مولی» در حدیث غدیر، جز امامت و خلافت نخواهد بود؛ زیرا مقصود از اولویی که پیامبر برای خودش نسبت به آن از مسلمانان اقرار گرفت و همان را برای امیرالمؤمنین (علیه السلام) اثبات فرمود آن است که هر گاه او درباره آنها تصمیمی اتخاذ کند که با میل و خواست آنها ناسازگار باشد، بر آنها واجب است که تابع تصمیم پیامبر (صلی الله علیه و آله) باشند.

این سخن پیامبر در غدیر خم که ولایت خود بر مسلمین را به آنان یاد آوری و از ایشان بر آن اقرار گرفت ریشه در قرآن دارد. خداوند در سوره احزاب فرموده است: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»^۱. مفسران در تفسیر این آیه تصریح کرده‌اند که رأی و خواست پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بر رأی و خواست مسلمانان مقدم و حاکم است و آنان باید بدون چون و چرا تسلیم فرامین پیامبر (صلی الله علیه و آله) باشند.^۲

زمخشری در تفسیر این آیه گفته است:

این آیه مطلق است، هیچ قیدی ندارد و پیامبر در همه امور دنیا و آخرت بر مؤمنین اولویت و برتری دارد، پس بر ایشان واجب است پیامبر نزد آنها محبوب‌تر از نفس خودشان باشد، و امر و دستور او درباره آنان نافذتر از دستور خود آنها باشد، و حق او را بر حقوق خود مقدم دارند، و دلسوزی آنها نسبت به پیامبر از دلسوزی آنها نسبت به خودشان بیشتر باشد، خود را فدای او کنند، هنگام جنگ با نفس خود از او محافظت نمایند و از هر آنچه به آن فرمان می‌دهد پیروی نمایند، زیرا پیامبر به هر آنچه فرمان دهد فرمانبرداری از آن نتیجه‌اش نجات و خوشبختی هر دو سرا است و از چیزی نهی نمی‌کند جز آنکه ارتکاب آن بدبختی و ورود به آتش را فراهم می‌کند.^۳

از آنچه گذشت روشن می‌شود که معنای «أولی» در آیه شریفه سرپرستی و اولویت در تصرف است و در واقعه غدیر پیامبر (صلی الله علیه و آله) همین معنی را برای امیرالمؤمنین (علیه السلام) اثبات فرمود و این چیزی جز تنصیب بر امامت و خلافت نخواهد بود. قرینه دیگری که دلالت می‌کند

۱. احزاب/۶.

۲. بغوی، معالم التنزیل، ۶۰۸/۳؛ بیضاوی، انوار التنزیل و اسرار التأویل، ۲۵۵/۴.

۳. زمخشری، کشاف، ۵۲۳/۳.

واژه مولی در حدیث غدیر به معنای امامت و حکومت است تبریک صحابه به امیرالمؤمنین به عنوان ولی و سرپرست است آن گاه که خلیفه دوم پس از پایان حدیث غدیر خطاب به امیرالمؤمنین گفت: «هنیئاً یا ابن ابی طالب؛ أصبحت و أمسیت مولی کل مؤمن و مؤمنة»^۱ و فهم شاعران و اشعاری که درباره این واقعه سرودند نیز دلیل دیگری بر این مدعی است؛ چنانکه حسان بن ثابت چنین سرود:

الهک مولانا و أنت نبینا و لم تلق منا فی الولاية عاصیا
فقال له: قم یا علیٰ فینسی رضیتک من بعدی اماما و هادیا^۲

مواردی که ذکر شد تنها برخی از دلایل بسیاری است که شیعه امامیه برای نظریه نص در تعیین امام و انتصاب او بیان کرده‌اند.

■ نتیجه

در میان مذاهب اسلامی اختلافی نیست که امامت با نص اثبات می گردد. و چنانچه از ناحیه پیامبر اسلام نصی بر امامت شخصی صادر شده باشد مسلمین آن را به رسمیت می شناسند. اما در اصل صدور نص بر امامت شخصی معین از ناحیه رسول اکرم صلی الله علیه و آله بین مسلمین اختلاف نظر است، گرچه برخی از معتزلیان و اهل سنت و جماعت به صدور نص خفی یا جلی بر امامت ابوبکر قائل شدند، ولی اکثر ایشان صدور نص را بر امامت او یا هر شخص دیگری منکر شدند و قائلند رسول اکرم صلی الله علیه و آله با اقوال و افعال خود مسلمین را بر خلافت ابوبکر ارشاد و اخبار نمود، از این روی اختیار اهل و حل و عقد را به عنوان راهی برای انتخاب امام مطرح کردند و علاوه بر این اشاعره و اهل حدیث انعقاد امامت را با تغلب نیز ممکن و واقع دانسته‌اند. از میان مذاهب اسلامی امامیه نظریه نص را تنها راه مشروع برای تعیین امام معرفی نموده و در بیان عقیده خود ضمن تقسیم نصوص به متواتر و غیر متواتر، فعلی و قولی که نصوص قولی را به جلی و خفی تقسیم نموده‌اند بر انتصاب امام توسط رسول اکرم صلی الله علیه و آله استدلال نموده است.

۱. مرعشی، احقاق الحق و ازهاق الباطل، ۶/۲۳۵، ۲۹۰ و ۳۶۴.

۲. برای تفصیل، ر: ک: امینی، عبدالحسین، الغدیر، ۲/۶۵.

فهرست منابع

ألوسی، سید محمود، روح المعانی، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
آمدی، سیف الدین، غایة المرام فی علم الکلام، قاهره: المجلس الأعلى للشتون الإسلامية لجنة إحياء التراث الإسلامي، ۱۳۹۱ ق.

____، اباکار الأفكار فی أصول الدین، قاهره: مطبعة دار الکتب و الوثائق القومية، ۱۴۳۳ ق.
ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، النهاية فی غریب الحديث و الأثر، قم: مؤسسة مطبوعاتی اسماعیلیان، بی تا.
ابن الحدید، شرح نهج البلاغه، بی جا: دار احیاء الکتب العربیه، ۱۳۸۷ ق.
ابن تیمیہ، احمد بن عبدالحلیم، منهاج السنة النبویة فی نقض کلام الشیعة القدريّة، بیروت: دار الکتب العلمیه، بی تا.
____، مراتب الإجماع لابن حزم و بذیلہ نقد مراتب الإجماع، بیروت: دارالافتاء، ۱۹۷۸ م.
ابن حزم، ابو محمد علی بن احمد، الفصل فی الملل و الاواء و النحل، بغداد: مكتبة المثنی، بی تا.
____، رسائل ابن حزم الأندلسی، بیروت: المؤسسة العربیة، ۱۹۸۰ م.
ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت: دار الفکر - دار صادر، ۱۴۱۴ ق.
ابن هشام الحمیری، السیرة النبویة، قاهره: مكتبة محمد علی صبیح و أولاده، ۱۹۶۳ م.
اشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل، مقالات الإسلامیین، بی جا، بی تا، ۱۴۰۵ ق / ۱۹۸۵ م.
البحرانی، علی بن عبدالله، منار الهدی، کربلا: مكتبة و دار المخطوطات العتبة العباسیة المقدسة، ۱۴۳۰ ق / ۲۰۰۹ م.
امینی، عبد الحسین، الغدير، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۳۸۷ ق / ۱۹۶۷ م.
ایجی، قاضی عضد الدین، المواقف فی علم الکلام، بیروت: عالم الکتب، بی تا.
باقلانی بصری، ابوبکر بن طیب، التمهید فی الرد علی الملحدة المعطلة و الرافضة و الخوارج و المعتزلة، بیروت: دار الفکر العربی، بی تا.

بغدادی اسفراینی، عبد القاهر، أصول الدین، بیروت: دار الأفاق الجديدة، ۱۹۸۱ م.
بغوی، حسین بن مسعود، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.
بیضاوی، عبدالله بن عمر، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ ق.
بیضاوی، قاضی ناصر الدین، طوابع الأنوار من مطالع الأنظار، بیروت: دار الجمیل، ۱۴۱۱ ق.
تفتازانی، سعد الدین، شرح المقاصد، قم: منشورات الشریف الرضی، ۱۴۰۹ ق / ۱۹۸۹ م.
جاحظ، ابوعثمان عمرو بن بحر، العثمانیة، قاهره: دار الکتب العربی، ۱۹۵۵ م.
جرجانی، میر سید شریف، التعریقات، تهران: ناصر خسرو، ۱۴۱۲ ق.
جمعی از نویسندگان، زیر نظر سید کاظم موسوی بروجردی، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۰ ش.

جونیی، امام الحرمین عبد الملک، الإرشاد إلى قواطع الأدلة فی أصول الاعتقاد، بیروت: مؤسسة الکتب الثقافیة، ۱۴۱۶ ق.
حاکم نیشابوری، محمد بن عبد الله، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، بی جا، بی تا، بی تا.
حلبی، ابوالصلاح، تقریب المعارف، قم: انتشارات الهادی، ۱۴۰۴ ق.
حنفی، حسن، من العقیدة إلى الثورة، ج ۵، قاهره: مكتبة مدبولی، ۱۹۸۸ م.
حنفی، ابن ابی العز، تخریج: محمد ناصر الدین الألبانی، شرح العقیدة الطحاویة، بی جا، المکتب الإسلامی، بی تا.
دمیجی، سلیمان بن عمر، الإمامة العظمی، مکه: بی تا، ۱۴۰۷ ق.
رازی، فخرالدین محمد بن عمر، معالم أصول الدین، بیروت: دار الفکر اللبنانی، ۱۹۹۲ م.

_____، ترجمه سید محمد باقر سبزواری، براهین در علم الکلام، ج ۲، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۲ ش.

_____، المسائل الخمسون فی أصول الدین، قاهره: المكتب الثقافی للنشر و التوزیع، ۱۹۸۹ م.

زبیدی، سید مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۴ ق.

زمخشري، محمود بن عمر، الكشف عن حقائق غوامض التنزيل، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ ق.

سید مرتضی (علم الهدی)، علی بن الحسین، الشافی فی الإمامة، تهران: مؤسسة الصادق (علیه السلام)، ۱۴۱۰ ق.

_____، رسائل الشریف المرتضی، قم: دار القرآن الکریم، ۱۴۰۵ ق.

شهرستانی، محمد بن عبد الکریم، الملل والنحل، قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۷ ش.

_____، نهاية الاقدام فی علم الکلام، قاهره: مكتبة المتنبي، بی تا.

شیرازی، ابواسحاق، الاشارة إلى مذهب أهل الحق، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۴۱۹ ق.

_____، لمع الادلة (ذیل کتاب الممع أشعری) بیروت: دار لبنان، ۱۴۰۸ ق.

طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، تهران: نشر مرتضوی، ۱۴۱۶ ق.

طوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن، الاقتصاد فیما یتعلق بالاعتقاد، بیروت: دار الأضواء، ۱۴۰۶ ق.

_____، تلخیص الشافی، قم: انتشارات المجتبی، ۱۳۸۲.

_____، أصول أهل السنة والجماعة المسماة برسالة أهل الثغر، مصر: مكتبة الأهرية للتراث، ۱۴۱۷ ق.

علامه حلی، حسن بن یوسف، كشف المراد، قم: مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۴۱۳ ق.

غزالی، ابوحامد، الاقتصاد فی الاعتقاد، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۹ ق.

غزالی، محمد بن محمد، المستصفی من علم الأصول، قم: منشورات الشریف الرضی، ۱۳۶۴ ش.

قاضی عبد الجبار معتزلی، شرح الأصول الخمسة، قاهره: مكتبة وهبة، ۱۴۲۷ ق.

_____، تثبیت دلائل النبوة، بیروت: بی تا، ۱۹۶۶ م.

_____، المعنی فی أبواب التوحید و العدل، ج ۲، قاهره: الدار المصریة، ۱۹۶۲-۱۹۶۵ م.

قرطبی، ابوعبدالله محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، قاهره: دار الكتاب العربی للطباعة والنشر، ۱۳۸۷ ق.

قلقشندی، احمد بن علی، مآثر الانافة فی معالم الخلافه، بیروت: عالم الکتب، ۱۳۸۰ ق.

فاضل مقداد، اللوامع الإلهیة فی المباحث الكلامیة، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۲۲ ق.

_____، الفرق بین الفرق، بیروت: المكتبة العصریة، ۱۴۱۹ ق.

فراء، ابویعلی محمد بن الحسین، الأحكام السلطانیة، چاپ دوم، قاهره: مكتبة ومطبعة مصطفى البابي الحلبي، ۱۳۸۶ ق.

_____، المعتمد فی أصول الدین، بیروت: دار الشرق، بی تا.

فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، قم: نشر هجرت، ۱۴۰۹ ق.

ماوردی، ابو الحسن، الأحكام السلطانیة و الولايات الدینیة، بیروت: دار الکتب العلمیة، بی تا.

ماوردی، علی بن محمد، الأحكام السلطانیة و الولايات الدینیة، قاهره: مكتبة ومطبعة مصطفى البابي الحلبي، ۱۳۹۳ ق.

مرعشی، قاضی نورالله، إحقاق الحق و ازهاق الباطل، قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفی، ۱۴۰۹ ق.

میرزای قمی، ابوالقاسم، قوانین الأصول، تهران: کتابفروشی علمیه اسلامیة، ۱۳۷۸ ق.

میلانی، سید علی، نفحات الأزهار، قم: الحقائق الاسلامیة، ۱۴۲۶ ق.

نووی، یحیی بن شرف الدین، شرح النووی علی صحیح مسلم، قاهره: المطبعة المصریة ومکتبتها، بی تا.

_____، روضة الطالبين، بی جا: المكتب الإسلامي، بی تا.

ناشی اکبر، عبدالله بن محمد، مسائل الإمامة، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۶ ش.

نوبختی، ابواسحاق ابراهیم بن نوبخت، الیاقوت فی علم الکلام، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۱۳ ق.

_____، قواعد العقائد، بیروت: عالم الكتب، ۱۴۰۵ ق.

هیتمی مکی، احمد بن حجر، الصواعق المحرقة فی الرد علی أهل البدع والزندقة، قاهرة: مكتبة القاهرة، ۱۳۸۵ ق.